

تراز فقه و فقیه ضابطه‌هند

تجدیدنظر

با این وصف، آیت‌الله منتظری در گذر زمان از دیدگاه فقهی خود درباره ولایت فقیه، عدول کرده آن را در حد نظارت بر امور تقلیل می‌دهد. این تجدیدنظر عمدتا در سال‌های بعد از عزل ایشان از مقام قائم‌مقامی اتفاق افتاده است. آقای منتظری در این دوره به نظریه‌های عرفی که در بلاد غربی سابقه دیرینه‌ای دارد، به‌ویژه نظریه قرارداد اجتماعی، گرایش زیادی پیدا کرده بود. وی نظریه تفکیک قوا را نظریه مختار خود دانسته و برپایه آن، جایگاه ولی فقیه را توضیح داده است. بنابر نظریه تفکیک قوا، دو راه وجود دارد؛ راه نخست، همان تقلیل ولایت فقیه از ولایت به نظارت است؛ «از اختیارات و وظایف رهبری کاسته شود و وظیفه اصلی او به‌لحاظ تخصص وی همان نظارت بر اسلامی بودن قوانین باشد؛ در این صورت اهرم‌های قدرت دراختیار مسئول قوه مجریه قرار می‌گیرد و او درقبال این مسئولیت‌ها همواره دربرابر مردم و مجلس پاسخگو خواهد بود.» راه دوم، «ادغام نهاد رهبری با رعایت شرایط آن و ریاست قوه مجریه در یکدیگر است؛ در این صورت کسی که برای ریاست قوه مجریه از ناحیه ملت انتخاب می‌شود باید واجد شرایط هر دو نهاد باشد.» (منتظری حسینعلی، ۱۳۸۲: ۲۸۶/۱). ایشان راه‌حل دوم را در فرض بعید – به‌زعم خود – ممکن می‌داند و آن حالتی است که فقیه عادل، مدیر و مدبر و توانا و شجاع و دارای رشد سیاسی و آگاه به سیاست‌های پیچیده جهان امروز باشد. به‌عقیده وی، فقیه عادل‌ی که این خصوصیات را ندارد، نباید مسئولیت حکمرانی را بپذیرد و باید به‌همان نظارت بر امور بسنده کند. اگر چنین فقهی‌ی نداریم، ایراد کار به حوزه علمیه بازمی‌گردد که چنین فقهی‌ی‌ی‌ا تربیت نکرده‌و نمی‌کند(همان: ۲۸۷/۱). البته این ایراد در جایی درست است که هم‌آدمگی ذهنیت اجتماعی برای پذیرش ادغام وجود داشته باشد و هم نظریه نظارت بر حوزه‌های علمیه غلبه نداشته باشد، زیرا فقه‌ای عادل با نظریه نظارت هیچ‌گاه مجالی برای تجربه حکمرانی و مدیریت سیاسی پیدا نمی‌کنند. تربیت فقیه عادل مدیر توان‌ای آگاه به پیچیدگی‌های سیاسی جهان بدون تجربه حکمرانی ممکن نیست.

سویه عرفی‌گرایی

به هر روی، آیت‌الله منتظری به‌دلیل بعید دانستن راه ادغام، در تجدیدنظر فقهی خود، نظریه نظارت را برگزیده بود. لکن وجه عرفی‌گرایانه این دیدگاه خیلی زیاد است، بلکه بر وجه شرعی آن غلبه دارد، زیرا ایشان خواهان افزایش اقتدار نهاد عرفی ریاست‌جمهوری درمقابل اقتدار ولی فقیه‌است. ایشان بااستناد به‌اصل ۱۱۳ قانون اساسی که مسئولیت اجرای قانون اساسی و ریاست قوه مجریه برعهده رئیس‌جمهور گذاشته شده، این سوال را طرح می‌کند که چگونه رئیس‌جمهور می‌تواند مسئول اجرای قانون اساسی باشد، درصورتی‌که هیچ‌یک از نیروهای نظامی و انتظامی در اختیار او نیست و دو قوه دیگر نیز با او هماهنگی ندارند؟ ریاست‌جمهوری در قانون اساسی با دست خالی و بدون قدرت اجرایی و تبلیغی مسئولیت‌های سنگینی برعهده‌او گذاشته‌شده‌است؟ وی با اختیار نصب فرمانده نیروی انتظامی، تنظیم روابط قوای سه‌گانه و ریاست صدواسیمیا توسط ولی فقیه که در بازنگری قانون اساسی آمده، مخالف است و این کار را عملا موجب تشدید تضادها دانسته است. (همان: ۱۵۸/۱) چنانکه گفته شد، آیت‌الله منتظری همسو با افزایش قدرت قوه مجریه، خواهان محدودسازی قدرت ولی فقیه تا حد نظارت است. این درحالی است که ایشان برای ولایت فقیه شأنیت اجرا را قبول دارد. به‌عقیده ایشان، فقه‌ای گذشته برحسب برداشت از اخبار اهل بیت(ع) و حکم عقل متعرض اموری می‌شدند یعنی اموری ضروری و زمین‌مانده که در صورت لزوم الاجرا است، ولی مسئول و متصدی خاصی ندارد که طبعاً قدر متیقن مأمور اجرای آنها فقه‌ای آگاه به موازین شرعی هستند. اما ایشان وظایف فقیه را فراتر از امور حبسیه می‌داند: «به‌نظر می‌رسد حفظ کيان اسلام و مسلمين و مصالح عمومی و اجتماعی و دفاع از سرحدات بلاد اسلامی و امنیت جامعه و بالاخره تشکیل یک دولت اسلامی به‌مراتب مهم‌تر از امور جزئی نامبرده [در امور حبسیه] است؛ و نمی‌توان گفت شارع مقدس به تعطیل این امور جزئی نامبرده راضی نیست، ولی به این قبیل امور مهم اجتماعی عنایت ندارد.» (همان: ۱/ ۱۸۱) آیت‌الله منتظری بر مبنای مناسبت حکم و موضوع (حکم ولایت فقیه و موضوع حکومت) مدعی شأنیت اجرا برای ولایت فقیه‌است: «هرچند برحسب ادله شرعی ولایت فقیه، اجمالا موردقبول است، ولی به مناسبت حکم و موضوع و اینکه فقیه کارشناس مسائل اسلامی است، به‌دست می‌آید که هدف عمده از ولایت فقیه اجرا و تنفیذ دستورات اسلامی و اداره امور مسلمین براساس احکام اسلامی است.» گرچه ایشان در این مساله، مبحث فرعی انتخابی یا انتصابی بودن ولایت فقیه را طرح می‌کند، لکن این بحث فرعی را در اصل بحث ولایت فقیه، وارد نمی‌داند: «بالاخره اسلامیت نظام ایجاب می‌کند که فقیه عادل که متخصص و کارشناس مسائل اسلامی است، بر روند اداره کشور اشراف داشته باشد تا مبادا از موازین اسلامی تخلف شود.» (همان: ۱/ ۱۸۳) «آنچه برای یک فقیه عادل کارشناس مسائل اسلامی مهم است همین است که او بتواند به همه قوانین و تشکیلات و برنامه‌های کشور در همه زمینه‌ها هویت دینی و اسلامی بدهد و جلوی روش‌های مخالف شرع را بگیرد.» (همان: ۱/ ۱۹۳)

نکته مهم آن است که این برداشت آیت‌الله منتظری از ماموریت ولایت فقیه هم‌زمان با طرح دیدگاه متاخر ایشان، یعنی نظارت

فقیه بیان شده است، لذا اگر نخواهیم این دو دسته گفتار ایشان را حمل بر تناقض و تعارض گویی کنیم، لاجرم باید دیدگاه متاخر ایشان (نظریه نظارت) را بر عدول از نظریه متقدم و محدودسازی اختیارات ولایت فقیه حمل کرد. در این صورت، بدیهی‌ترین برداشت از این تجدیدنظر، تقویت امر عرفی درون حکومت دینی است، زیرا آیت‌الله منتظری در نظریه متاخر خود ضمن محدود کردن اختیارات ولایت فقیه تا حد نظارت، دامنه اختیارات قوه مجریه را گسترده‌تر از امر اجرایی کرده است، به‌طوری‌که درنظر ایشان اختیارات ریاست‌جمهوری شامل نیروهای نظامی و انتظامی و صدواسیمیا و حتی هماهنگی قوه مقننه و قوه قضائیه با آن است. آیت‌الله منتظری این حجم از اختیارات برای ولایت فقیه را از جهت استبدادی شدن نگران‌کننده دانسته، راه علاج را در محدودسازی ولایت فقیه می‌داند؛ لکن ایشان هیچ دل‌مشغولی‌ای از تفویض این اختیارات به ریاست‌جمهوری ندارد، بلکه برای این امر مساله تضمین اجرای قوه مجریه را پیش می‌کشد و معتقد است رئیس‌جمهور فاقد قدرت و ضمانت اجرا است. ایشان هیچ توضیحی برای این پرسش مهم ارائه نکرده است که چه تضمینی وجود دارد که قوه مجریه با این حجم از اقتدار به‌سمت استبداد نلغزد و دولت اقتدارگرا را تأسیس نکند؟ چگونه است که این حجم از اختیارات در جانب ولایت فقیه، شائبه استبداددورزی را دارد؛ ولی در جانب ریاست‌جمهوری، احتمال استبداددورزی وجود ندارد؟ به‌ویژه که در انتخاب ولی فقیه، احراز شرط عدالت و تقوا را ضروری می‌دانیم، ولی در انتخاب رئیس قوه مجریه، چندان به احراز چنین شرایطی پایبند نیستیم. مضافا اینکه این دیدگاه با نظریه تفکیک قوا تعارض پیدا می‌کند، زیرا ایشان در نظریه متاخر خود خواهان هماهنگی دو قوه دیگر با قوه مجریه است.

آیت‌الله منتظری در دیدگاه متاخر عرفی‌گرایانه‌اش درحالی که بازنگری قانون اساسی و دادن اختیارات بیشتر به ولایت فقیه خرده می‌گیرد و این اقدام را به قداست امام‌خمینی(ره) و بی‌تجربگی خبرگان نسبت می‌دهد که دو تجربه تاریخی از استبداد قوه مجریه در قیل و بعد از انقلاب اسلامی را پیش‌رو داشته است. رضاخان هم‌زمان با ریاست قوه مجریه، ریاست قوای نظامی و انتظامی را برعهده داشت. او به همین واسطه توانست استبداد را بر مملکت حاکم کند. چنانکه ابوالحسن بنی‌صدر، اولین رئیس‌جمهور بعد انقلاب نیز به‌واسطه اینکه خود را فرمانده کل قوا می‌دانست، برابر ولایت فقیه راه طغیان و سرکشی را پیش گرفت. خدا می‌داند که اگر رهبری حکیمانه امام‌خمینی(ره) نبود، استبدادی سرکوب‌گرانه‌تر از استبداد رضاخانی پدید می‌آمد، لذا اینکه آیت‌الله منتظری نیروی انتظامی و نظامی را بخشی از اختیارات رئیس قوه مجریه فرض کرده، خیلی نگران‌کننده است. مگر رئیس‌جمهور با نیروهای نظامی و انتظامی چه بخشی از ماموریت‌های قوه مجریه را می‌خواهد عملیاتی کند که باید آنها را همراه خود داشته باشد. نیروهای نظامی که مجری ماموریت‌های اجرایی نیستند. آنها ماموریت حفظ امنیت و حراست از مرزهای جمهوری اسلامی را برعهده دارند. آیا قرار است رئیس‌جمهور ناتوانی‌های خود و وزیران و کارگزارانش را توسط نیروهای نظامی جبران کند؟! این راهکار نامعقول راه را برای دخالت نظامیان در قوه مجریه باز می‌کند. مسلما خبرگان بازنگری قانون اساسی مستند به حکم خرد جمعی و همین تجربیات تلخ استبداد دولتی، اختیار نیروهای نظامی و انتظامی را به ولایت فقیه واگذار کرده است. تجربه پس از انقلاب هم نشان داده است که این نیروها به‌خوبی توانسته‌اند هویت دینی و مردمی خود را بازآفرینی کرده به ماموریت‌های قانونی خود مشغول شوند.

توجیه واگذاری نیروهای نظامی و انتظامی به قوه مجریه،

تضمین قوه مجریه و خالی نبودن دولت از اهرم‌های قدرت است

اما بنا بر چنین استدلالی، سوال این است که چه ضمانتی برای

انجام ماموریت‌های ولایت فقیه وجود دارد. متأسفانه آیت‌الله

منتظری آنقدری که دغدغه ضمانت اجرای قوه مجریه را داشته

است، مساله تضمین ولایت فقیه را لاینحل باقی گذاشته است.

اندیشه



انعکاس نظر حسن‌اللهی افروختگان

مطابق نظریه نظارت، هیچ ضمانتی برای نظارت ولایت فقیه دیده نشده است. ولی فقیه با چه ضمانت و اهرم قدرت می‌تواند به همه قوانین و تشکیلات و برنامه‌های کشور در همه زمینه‌ها هویت دینی و اسلامی بدهد و جلوی روش‌های مخالف شرع را بگیرد؟ بنابر نظریه نظارت، تنها نهادهی که می‌تواند تضمین ولایت فقیه باشد، شورای نگهبان است. البته شورای نگهبان همه ماموریت‌های ولایت فقیه را پوشش نمی‌دهد تا ضمانت تامه به حساب آید ولی به هر روی، ضمانت شورای نگهبان به چیست؟ اگر این نهاد مصوبه مجلس شورای اسلامی را مغایر با شرع یا قانون اساسی دانست؛ چه چیزی ضامن رأی شورای نگهبان خواهد بود؟ آنچه می‌تواند تا اندازه‌ای رأی شورای نگهبان را تضمین کند، قانون نظارت استصوابی شورای نگهبان است که آیت‌الله منتظری با نظارت استصوابی مخالف است. (همان: ۱۶۳/۱)

به این ترتیب، در نظریه متاخر آیت‌الله منتظری ضمن نادیده گرفته شدن اصل تفکیک قوا، تمام ضمانت‌های اجرایی و نظامی برای قوه مجریه دیده شده است ولی ضمانت ولایت فقیه به گونه‌ای مبهم به حال خود رها شده است. دقیقا بر همین اساس است که شدت عرفی‌گرایی در نظریه نظارت را با لا می‌دانیم. فی الواقع، آیت‌الله منتظری بر مبنای دیدگاه متاخر خود، اصل ولایت فقیه را روی قاعده نشانده است. قاعده حکومت دینی در عصر غیبت، آن است که تمام قوا و نهادهای حاکمیتی مشروعیت خود را از ولایت فقیه می‌گیرند. حتی ولایت فقیه از جنبه عرفی ضمانت استقلال قوا و مانع استبداد سیاسی است. بر همین اساس، تعجبی ندارد که آیت‌الله منتظری نسبت به اصل ۱۱۳ که در آن مسئولیت اجرای قانون اساسی و ریاست قوه مجریه برعهده رئیس‌جمهور گذاشته شده است، نه‌تنها خرده نگرفته است بلکه مبتنی بر آن، خواهان واگذاری نهادهای تبلیغی و نظامی به ریاست‌جمهوری است. درحالی که اصل ۱۱۳ موجب ترجیح مرسوم بر رئیس حکومت دینی و نیز ناقض اصل تفکیک قوا است. سایر قوا(مقننه و قضائیه) برابر

رئیس‌جمهور، ملزم به پاسخگویی نیستند.

ایراد روشی

اما جدا از ایرادات محتوایی که بر نظریه متاخر آیت‌الله منتظری وارد است، یک اشکال روشی مهم نیز بر این نظریه وارد است. همان‌طور که در آغاز سخن گفته شد، هیچ ردع و مانعی بر سر راه تغییر دیدگاه فقیهان وجود ندارد. هر مجتهدی می‌تواند از نظریه اولیه خود عدول کند و دیدگاه سددرصدا مخالف با آن را اتخاذ کند و بر مخاطبان عرضه کند. لکن وقتی دیدگاه ثانوی از نظر علمی معقول و مقبول است که بتواند برابر استدلال دیدگاه مخالف تاب بیاورد. به نظر می‌رسد که اولین دیدگاه مخالف همان دیدگاه اول است. کتاب درآسات فی ولایت فقیه که متضمن دیدگاه اول یا متقدم آیت‌الله منتظری است، اولین مخالف دیدگاه متاخر ایشان است. این کتاب چهار جلدی، بالغ بر دو هزار صفحه در اثبات نظریه ولایت تامه و عامه فقیه از کتاب و سنت و حکم عقل و عقلا استدلال آورده است. مسلما چنین اثری را با چند مصاحبه و یادداشت و جزوه مختصر، نمی‌توان کنار زد. آیت‌الله منتظری در دفاع از دیدگاه متاخر خود، باید برای تمام استدلال‌هایی که در کتاب درآسات آورده است، پاسخ مستدل و قانع‌کننده‌ای می‌آورد و حال آنکه ایشان چنین نکرده است و صرفا به همان مصاحبه‌ها و گمده‌های علمی با برخی از دوستان و شاگردان نزدیک خود بسنده کرده است. یک نمونه آن، آخرین اثری که پس از در گذشت ایشان منتشر شده گفت‌وگویی است که با جمعی از شاگردان خود داشته است (ر. ک: از ولایت تا نظارت، نشریه چشم‌انداز ایران فردا، ش ۱۲۵، دی و بهمن ۱۳۹۹). تاریخ برگزاری این گفت‌وگو ۲۲ فروردین ۱۳۸۳ است. در این گفت‌وگوی نسبتا مفصل، آن قوت استدلال و استحکامی که در درآسات دیده می‌شود، وجود ندارد و گاه سخنان متناقض و متعارض در بیانات ایشان دیده می‌شود.

آیت‌الله منتظری از سویی همه را در برابر خدا مسئول می‌داند و از

اسمش را هر چه می‌خواهید بگذارید.» درحالی که مشخص نیست که «بالاخره» مستندبه کدام اصل وقاعده‌ای است. بدیهی است که این نحوسخن گفتن وجاهت علمی ندارد. ایشان آشکارا نظریه انتخاب را همان قرارداد اجتماعی می‌داند، بی‌آنکه معلوم کند که آیا نظریه دینی انتخاب با نظریه عرفی قرارداد اجتماعی تفاوتی دارد یا خیر. بلکه وقتی از ایشان دراین باره سوال می‌شود که «بنابراین، این قرارداد اجتماعی و تفسیر اسلامی که از آن می‌فرمایید، با «ولایت» سازگار نیست»، آیت‌الله منتظری صریحا پاسخ می‌دهد که «خوب سازگار نباشد! از این به بعد اسمش را شما «ولایت» نگذارید!» سنگینی این سخن به قدری بود که یکی از حاضران چنین توجیه می‌کند: «نه، این صورت هم با ولایت سازگار است. این نظارتی که او دارد، براساس یک نوع ولایتی است که اعمال می‌کند. یعنی اگر قوانین مجلس برخلاف احکام شرع باشد، او ولایت دارد که آنها را وتو کند.» لذا ایشان برای کم کردن سنگینی سخن خود، مساله ولایت را این گونه باز می‌گرداند: «الآن که مثلا من به شما امر می‌کنم و شما باید عمل کنید، این یک نحوه اعمال ولایتی است که من کرده‌ام و شما ملزمیدعمل کنید، و نمی‌توانیدبه من بگوییدتو چکاره‌ای؟ من می‌گویم خدا این ولایت را به من داده است. به این معنا، می‌توان گفت مفتی هم یک نحوه ولایت دارد.»

جمع‌بندی

به هر روی، بازخوانی گفته‌های آیت‌الله منتظری در دوره پس از عزل از قائم‌مقامی و عدول ایشان از نظریه ولایت فقیه و تأکید بر نظریه نظارت و تفکیک قوا، ما را به برگزیدن یکی از دو دیدگاه برمی‌انگیزاند. دیدگاه اول، تناقض گویی و سخن متعارض است. زیرا در همین دوره، مستندات زیادی در گفتار ایشان می‌توان یافت که نظریه متقدم(ولایت فقیه) را تقویت می‌کند. اما دیدگاه دوم این است که اساسا آیت‌الله منتظری در این دوره به دیدگاه ثابت و روشنی نرسیده بود. از مجموعه گفتارهای ایشان در طول سال‌های برکناری ایشان نمی‌توان به نظریه و دیدگاه منسجمی درباره اصل ولایت فقیه رسید. از رفت و برگشت‌های مکرر ایشان میان ولایت و نظارت، نمی‌توان معلوم کرد که آیا ایشان درنهایت بر افق ولایت فقیه ایستاده است یا بر افق نظارت فقیه یا نظریه عرفی قرارداد اجتماعی. چنانکه آیت‌الله منتظری در یکجا از همان آخرین گفت‌وگوی منتشره ایشان تلویحا به این نظر(اضطراب سخن و عدم استقرار نظریه) اعتراف کرده است: «من یک روز به آیت‌الله بروجردی گفتم: آقا شما چند روز پیش طور دیگری نظر دادید؛ ایشان گفتند: «انا کل یوم رجل»؛ حالا در مورد من هم «انا کل یوم رجل»! نگازنده دیدگاه دوم را ترجیح می‌دهد و الله اعلم.»



بازخوانی گفته‌های

آیت‌الله منتظری

در دوره پس از

عزل از قائم‌مقامی ما را به

برگزیدن یکی از دو دیدگاه

برمی‌انگیزاند. دیدگاه اول،

تناقض گویی و سخن متعارض

است. اما دیدگاه دوم این

است که اساسا آیت‌الله منتظری

در این دوره به دیدگاه ثابت و

روشنی نر سیده بود. از مجموعه

گفتارهای ایشان در طول سال‌های

برکناری ایشان نمی‌توان به نظریه و

دیدگاه منسجمی درباره اصل ولایت

فقیه رسید. از رفت و برگشت‌های

مکرر ایشان میان ولایت و نظارت،

نمی‌توان معلوم کرد که آیا ایشان

درنهایت بر افق ولایت فقیه ایستاده

است یا بر افق نظارت فقیه یا نظریه

عرفی قرارداد اجتماعی